

مگر اینکه وارتان قبیله بدیت از سرخون او بگذرند .
 پاره را کان این است که عربان نیز مانند فرنگان
 برای نسوختن از آتش آهنان حبله و دسیسه
 داشتند خصوصا اگر از آشنایان و دوستان قاضی
 میبودند . در فرنگستان در قرون وسطی
 همیشه کسی بر دیگری دعوائی مینمود و او انکار
 می کرد در حضور قاضی در میدان قتال می کردند
 آنگاه قاضی حکم بمحق بودن غالب و غیر محق
 بودن مغلوب میکرد . اما بزرگان باشمشیر
 سواره و خردان با کرز پیاده می چنگیدند .
 اعتقاد شان این که خداوند درین کیهو دار
 ستکار را بر مستبدیده فیروزی نمی بخشد . هر که
 فیروز آید از گناه بری و هر که پایمال گردد
 گناهکار است . غافل از اینکه غلبه در دنیا
 توانائی و چیره دستی وابسته است . گویند
 این حادث قتال میان مظالمین از قانون اربابی
 فرا گرفته شده است و تا اکنون اثر آن حادث
 در آنجا باقی است باینکه کردار ایشان اکنون
 نسبت بآن ایام اربابی معتدل تر گردیده است .
 گاهی می شود که خصمی حریف خود را مکروه
 بشمارد و یا جان یا اندام خود را بمخاطره انداختن

برای خاطر او کسر شأن خود میداند
 اما دیه از زمان قدیم در نزد فرنگان عادت
 بوده است . نه بعوض قصاص چه این معنی
 در نزد ایشان وجود نداشت . دیه یا نقدی
 جزوی و یا چیزی از بهائم بود . دیه دندان نقدی
 اندک و دیه چشم اندکی بیشتر از آن همچنین دیه
 هر عضوی مقرر بود . صاحب اسرار قوانین
 گوید که در این شرایع نوع عدل بوده است که
 بجز عادت وقایع و احوال اعتنا نمیشودند چنانچه
 مظلوم راضی می شد و یادیت خود می گرفت
 و در وقت فرونشستن غیظ آنچه میخواست میکرد
 و اگر میخواست از آن درمی گذشت .

تفصیل دیه اینکه فرنگانی که بلاد فرانسه را
 کشودند اگر کسی یکی از فرانسویان را
 میکشت خون بهایش راسی فرانک میکردند اگر یکی
 از رومیان را می کشت نظر میکردند اگر متوطن
 بود خون بهایش پنج فرانک والا دو فرانک
 و ربعی بود . در نزد انگریز بحسب مهتری و کهنتری
 دیه مختلف بود . چنانچه دیه مهترسی فرانک و دیه
 کهنترسیک آن و دیه بنده یکفرانک و نیم شمرد می
 شد . در نزد عربان دیه که بشرح مقرر شده در

کتب فقه معلوم است . در نزد پاره عادت این است که قصاص قتل که حق وارث است بخشیده میشود . بعوض پنجاه شتر یا یک اسب و بنده زنکی یا یک تفنگ . دیه زخم جزئی به بزی رفع میشود . اگر دزدی را در وقت دزدی تا گاه دریا بند بازوانش را می بندند و نگاه میدارند تا وابستگان او بخرند . گاهی اهل ~~کرم~~ از قاتلی که چیزی ندارد دیه طلب نمی کنند اما قاتل در عوض دره رجا ایشانرا مدح و ثنا میکند .

در بلاد چرکس اگر کسی از خانه بزرگی چیزی بدزدد در صورت ثبوت عقاب آن رده نه مثل مال مسروق است یا یک بنده . اگر از خانه شخصی و الاثراد چیزی بدزدد مثل مال مسروق را باسی هر ~~ک~~ و ساله باید بدهد . در میان طایفه غرغیز عادت است قدیم شبیه بعادت چرکسان و آن اینکه اگر کسی یکی از قبیله خود را بکشد قتل او واجب است . اگر از غیر قبیله خود بکشد دیه اش دو پست سر اسب است . قصاص دزدی که با شهادت چهارتن مثبت شود قتل سارق است . قصاص زخم بمثل است یعنی عضوی بعضوی . اگر یکی از غیر قبیله

(خود)

خود چیزی بدزدد و پنهان ماند عوض مسروق
 از سائر اهل قبیله گرفته می شود . در دزدی
 يك شتر عوض بیست و هفت شتر است يك
 بنده . در اسب بیست و هفت اسب و يك شتر .
 در گاو بیست و هفت گاو و يك اسب . در گوسفند
 بیست و هفت گوسفند و يك گاو .

اگر قبیله از دادن این عوض نکول نمایند
 و ابستگان دزد باذن قبیله از مال دزد چهار يك
 عوض مقرر را گرفته میدهند . و در نزد ایشان
 اعیان در اینگونه دعواها حاضر میشوند و قطع
 و فصل اینگونه دعواها بدست ایشان است .
 رومیان را در قرن یازدهم فرنگی حدودی
 ازین قبل بود . موافق آن حدود وارثان
 قتل یا اخذ ثار می نمودند و یادیه میکردند .
 اگر مقتول را وارثی نبود دیه بپیت المال راجع
 می شدی . و دیه در نزد ایشان مفرد و مضاعف
 و ناقص بود . دیه مفرد در قتل بازرگان و سپاهی
 و راتبه خوار و پرستاران امرا و دیه مضاعف در
 قتل و الا نژادان و دیه ناقص که نصف دیه مفرد
 یا ثلث یا ربع یا کمتر از ربع بود در قتل سایرین
 گرفته می شد . پس نصف دیه در قتل زن جاری

بود ثلث و ربع و غیره در قتل پیشه و ران و ارباب
 صنایع باختلاف مراتب ایشان . این قاعده همگی
 در قتل احرار بود اما اگر کسی بنده را میکشت
 بایستی بهای او را بخواجه رد نماید . اگر در میان
 دو کس جنگ واقع می شد و یکی دیگری را که از
 قبیله او نبود میکشت و میگریخت قبیله قاتل تضمین
 دیه می نمودند . و در جراحات در نزد روسیان
 باختلاف آلات جراحی دیه مختلف می بود .
 چنانچه دیه زخم کرز و شمشیر و لکمه از یکدیگر
 فرق داشت .

از بد عتسای هندیان اینکه پندارند که اکبر
 کبائر در قتل پنج نوع است که در آن پنج صورت
 هیچ جای گذشت و مسامحه نیست . اول
 قتل یکی از برادران . دوم قتل پادشاه سیم کشتن
 زن چهارم کشتن صاحب پنجم کشتن گاو بدر
 از همه اینکه کشتن گاو از کشتن آنچهار دیگر
 واجب الفصاح تر است و گناهش بیشتر . قریب
 باین اعتقاد اعتقاد سیاهان افریقیه است که هر که
 بتی از بتانشان را بپفکند یا خواری بجای آرد
 خونس هدر و مباح است . در نزد یونانیان
 هر که بحث از اسرار شرایع می نمود سزاوار

عذابی سخت میبود . خلاصه نادانی و جهالت
 عقوباتی ابتداع و اختراع نموده است که خالق
 بپنجوجه بدانها راضی نیست و مخلوق بپنجوجه
 آن بارها را نتواند کشید . حتی اینکه بی گناه
 گاهی معاقب می شود و گناهکار
 بجلورها میگردد . داوران محکمه اسپانیا
 پیش ازین یهودان را که ترسای شدند و پس
 از آن روز شنبه پرهیز می گرفتند یا گوشت خوک
 نمی خوردند شکنجه می نمودند و بتهمت نفاق
 و دورویی متهم می ساختند که هنوز در دین یهود
 پایدار است . در سایه تہذیب و تنقیح کتب
 عقوبات بقتل نفس بغير حق حکم نمیشود و اسراف
 در قتل نیست . از قوانین سیاستی که خورشید
 کلاه ملکہ مسقو ابتداع نموده این است که
 قصاص بقتل بجز در مواقع لازم بسیار کم است .
 و جلد بسیار است . عقاب معتاد نفی بلاد
 (سیر) است که منی در آن بلاد گاهی بالتزام
 اشغال سخت و شدید مانند استخراج معادن ملزم
 است و گاهی محض از برای دور افتادن و بست
 از اهل و عیال خود و شاید در آن بلاد بعید
 بسیار براو خوش گذرد .

در بلاد انگلیس قتل آدمی برای دزدی
 اسپ یا گوسفندی یا بسبب ثقلب و تزویر در
 معامله جایز است . اگر گناه غیر از اینها باشد
 انگاه جزای گناهکار نفی اوست بلاد (فلنک)
 جدید . گاهی منفی اینجا از بومیان و صاحب اهل
 و عیال فراوان میشود . این است که در میان
 اهالی بلاد (غال) جدید نسل و تبار متغیان
 بلاد انگلیس بسیار است . فرانسویان گناه
 کار اتر در محلی که (لومان) می نامند یک
 بدگیری می بندند . غالب آنست که حبس در
 آنجا موجب زیادتى خسران محبوسین است
 و بس . در پاره بلاد متحده یکی دنیا عقاب
 بمرک از میان برخاسته و با این فساد در میان
 مردم بیش از پیش نیست . از سیاساتی که
 فرنگان تقبیح می نمایند یکی سیاست اهل ترکستان
 و ابرانست که گاهی شخصی مرتکب فعل
 شنیعی میشود و میکریزد . پس از جانب
 حکومت از وابستگان یا از اهل ده او بتمام
 انتقام گرفته میشود و این انتقام را آسانتر از
 پژوهش و تعقیب گناهکار مطابق عدل و
 انصاف میدانند . نظیر این امر در نزد فرانسویان

قدیم و اهل (نورمند) جاری بوده است .
 چنانچه اگر کسی مظلومه و ناواری بمحکومت میرد
 اهل ده یا ناحیه یا محال کناهار باستی اورا بحاکم
 تسلیم نمایند و گرنه همه ضامن و محکوم میگردینند .
 اما سوگند از برای تحقیق حق و ابطال باطلی در هر
 جا موجود است و باختلاف شرایع و ملل و
 بدع و وهیبات مختلف صیغه عین شرعی معلوم
 است و گاهی هم مردم بقرآن عظیم سوگند
 یاد میکنند . سوگند نصار همیشه بانجیل و از
 آن یهود بتورات است . نصارای جاتلیق گاهی
 بکتب قدیسان خویش قسم میخورند . در بلاد
 مسقط طایفه ایست که بانوک کارد نانی چهار گوشه
 که براو کاغذی بدان شکل براو نوشته بهمتم
 عرضه میدارند تا بخورد . اگر بیکناه است
 از شامت آن نان ضرر نمیکند و میخورد و گرنه
 از ترس اینکه مبادا از خوردن آن نان مسموم
 شود اقرار بکناه میکند . و هم میشود که
 ترس اورا بدان و امیدارد که بکناه نکرده
 اعتراف میکند . گاهی نیز کله خشک حیوانی
 بر خوانی می نهند و متهم را حکم میکنند تا با
 تیر آن را بشکند اگر تهمت صحیح است متهم

از شکستن آن می پر هیزد بهراس اینکه هر
 آینده یجزای آن خرس اورا در پیشها خواهد شکست .
 در نزد (انفوس) ققاز به مدعی علیه
 بمدعی خطاب کنسان با این صیغه سو کند می
 خورد . که اگر من کناه کارم جزایم این باشد
 که اموات اهل من اموات اهل ترا بردوش
 بکیرند و باین صیغه حق ساقط می شود .
 اگر بدهکار در دادن دین بماطله نماید طلبکار
 باین قسم قسم میخورد اگر حق خود مرا
 نکیرم سکی در کورستان خاندان تو سر
 بریده باشند . این سو کند غالباً چنان هراس
 بدل بدهکار می اندازد که بزودی ادای دین خود
 میکند . از عادات غریبه اهل (ژاپونیا)
 اینکه ارباب و وظائف دیوانرا خواه داخلی خواه
 خارجی چون حا کم بقتل ایشان حکم میکند .
 حق دارند که با کارد شکم خود را پاره کنند
 تا ننگ و عار جلاد نکشند و اموال ایشان از
 مصادره دیوان مصون ماند و پورته رسد .
 اما درین باب اذن دیوان شرط است . اگر
 بی اذن دیوان شکم خود را پاره کند حکمی
 ندارد شدنیها خواهد شد . گویند که خاندان

بزرگ از کوچکی با استعمال کارد ورزش میکند
تا در وقت ضرورت بسرعت از عهدہ بتواند
برآید .

(فصل ۱۳ در اشراف ناس و طوائف
و قبائل)

مردم پیش از اینکه اجتماع و اختلاط بایکدیگر
کنند معلوم است که پراکنده و متفرق زندگانی
میکردند و بقبایل واحیا منقسم بودند . در بلاد
شمالی یکی دنیا اقوام بسیار است و بقبایل متعدده
منقسم و هر قبیله باسم حیوانی که صید آن در نزد
ایشان بسیار است نامیده میشوند مانند الفاظی که
مفید معانی بنی ثعلب و بنی کلب و بنی جاموس میباشد .
شیخ قبیله بنی جاموس مثلا دارای علامت
جاموس است . در مهرش سر جاموسی نقش
میکند . اگر شیخ قبیله ببرد بر سنک مزار او
نقش جانوری که منسوب بدان است می کشند .
در جنوبی یکی دنیا و جزائر بحر جنوب و بلاد
افریقیه و عربستان و افغانستان مردم بسیار
شعبه شعبه اند و هر شعبه بسر خود زندگانی میکند

و بایکدیگر آمیزش و اتفاق نمیکنند مگر در وقوع
 خطرات و شداید . اما در غیر این حالات بایکدیگر
 الفت نمی ورزند بلکه اغلب اوقات در میان
 ایشان دشمنی و خصومت و تاخت و تاراج است .
 از عادت روستائیان آنکه همینکه مزارع یکی
 وسیع و حیواناتش بسیار شد باخاندان و اطرافیان .
 خود قبیله جداگانه میشود . اگر رئیس
 قبیله توانگر باشد همه خویش و اقربای او در
 خدمت او و راتبه خوار او میباشند . و او را از
 تعرض سایرین نگاهداری میکنند . پس نزاع
 در شرف و قتال مابین اشراعی و پیرامونیان ایشان
 از اینجا بر میآید و گاهی خرابی بلدان نیز از اینجا بر
 میخیزد . در زمان پیش بنی اسرائیل اولاده خاواده
 بودند پس از آن ده قبیله شدند . در آخر ملت
 واحدی شدند . تقسیم بدوازده طایفه بزرگ .

وقتی که رومیان داخل ممالک فرانسویان قدیم
 شدند ایشان فرقه فرقه بودند و تفرق ایشان سبب
 عداوت در میان خود و آسانی افتادن ایشان بدست
 دشمن شد . اگرچه در واقع متعاهد و متفق بودند
 اما رئیسی که ایشان را جامع باشد نداشتند . پس
 رومیان فتنه در میان ایشان انداختند یعنی یکی

(را بردیگری)

را بردیکری مسلط ساختند و بدین تدبیر برایشان دست یافتند .

در زمان پیش در هر طائفه جمعی توانکران بودند . از دیگران ممتاز و متصف بصفات شرف . در نزد فرنگان اغلب این طائفه سپاهیان بودند که خدمت ملوک میکردند و بسبب اظهار شجاعت راتبه خوار و صاحب اقطاع و تیول می گردیدند . اولاً زعامت و تیول مادام الحیات بود پس از آن با اولاد و ذریت انتقال کردن عادت شد . از آنجا اصول ار بابی و التزام در شمالی فرنگستان و در بلاد فرانسه و بلاد جرکس جاری گردید . و از هر کس که در دفتر راتبه خواران مقید بود از دیگران ممتاز بود و معنی شرف و زرگواری در بلاد نصارا این است .

در بلاد (استوریا) اکثر مردم متصف بصفات شرفند بجهت اینکه پاره اصول ایشان متخذ است از اصول آنان که عربان ایشان را از جزیره اندلس بیرون کردند . در پاره بلاد اغنیا برتری یافتند تا اینکه از دیگران نیز که در غنا برتبه ایشان نبود امتیاز یافتند .

لس این معنی موجب شرافت ایشان شد

مانند اشراف اهالی ایتالیا در روم • چنانچه
 اشراف روم مالك اغلب اموال دولت و اكثر
 اراضی و املاك بودند و کسانی که مادون ایشان
 بودند از پهلوی ایشان زندگانی میکردند •
 حتی در بلادی که جمهوریت بود انجا نیز ترتیب
 و ظایف و خصایص باغنیابود و خود را در مقام
 شیخ جمهور می نهادند • و بدیگران حکم
 میکردند • سکا بیان قدیم یعنی قدماء مسقو
 بزکانشان ارباب مکت و اغنیابودند و سایر
 مردم ملك یمین ایشان شمرده می شدند • عادت
 اربابان درین بلاد این بود که چون پیای تخت
 و بدر بار پادشاهی میرفتند باجمل و حشمت حرکت
 می کردند و اغلب ایام سال را در ملك خود
 در میان بندگان بسر میبردند و تا اکنون هم
 در بلاد مسقو اربابان را اذن آن هست که
 بافلاحان معامله بندگان کنند • اگر کسی
 بخواهد حاز مرتبه شرف شود تاچار باید از سلك
 نامه بیرون آید و بافضل خود منصب شریفی و لقب
 منبقر را نائل گردد •

در بلاد اترک رتبه شرف بالکلیه ارثی
 نیست مثلا پسر پیکرا از مرتبه پدر بجز اسم

یکی چیزی دیگر نمیرسد و بعد از پسر نواده
 و نواده زاده باین لقب ملقب نمیتوانند شد .
 شرافت ملت عجم قریب باین است .
 رتبه و اختصاصات غیر موروثی است . کسی
 که دنائت نسب ندارد او را میرزا لقب
 میدهند . اما لفظ میرزا را در سایرین در اول
 اسم و در شاهزادگان در آخر اسم میکنند .
 لقب حان از جانب پادشاه اعطا میشود و بذریع
 انتقال نمیکند . عادت بلاد چین عکس عادت
 قدیم فرنگستان است که تا حال اثرش باقی
 است . چنانچه اگر کسی اکتساب لقبی کند
 بسبب و فضل و تقرب و محالست داخل را تبه
 خواران گردد این شرف باصول منتقل میشود
 اما بفروع نمی شود .

در باره بلاد فرنگ ذریع مردمان شریف
 خود را از دیگران متمساز می پندارند . در بلاد
 نمسه شریفزاده دختر مادون خود را نمیکبرد
 مگر اینکه او فقیر باشد و دختر غنی . همچنین
 در بلاد نمسه مجامع فضلا و مدارس علما بود
 و اعتقاد شان اینکه هر که بدانجا داخل شود
 و از ذریع ارباب آن نباشد بلکه بواسطه تقرب

وی با مرایا انسلاکش بسلاک فضلا بدانجاداخل شده
 باشد این چنین کس دخیل است . اما در بلاد
 چین درین باب باین شدت مبالغه نمیکند غایه امر
 اینکه يك عشیرت بفضل یکی از کسان آن
 افتخار می‌کنند . در جزیره (غرنده) جماعتی
 است شریف . گویند که ایشان از نسل وتبار
 قبائل فرنگی میباشند که بدان جزیره فرود آمده
 اند و امتیاز شان از سایران باینست که چون یکی
 از ایشان شب براهی می رود دو قانوس در جلو
 او می‌کشند اما سایران را این اذن نیست باید بایک
 قانوس براه رود . در بلاد اسپانیا نیمه مردم
 بلقب (هیدلغو) ملقبند که بمعنی شریف است
 ارکان دولت را امتیازی است مختص و آن
 پوشیدن سر است در حضور پادشاه . پس
 باین امتیاز اکابر ناس اشرف ناسند . حتی
 اینکه هر که باین درجه برسد شادی و سرور
 میکند که مثلا امروز اولین روزی بود که
 در حضور پادشاه سرم پوشیده ماند و کلاه
 در حضور پادشاه بیرون نیاوردم . از عادات
 اسپانیا یکی هم اعتبار همشانی درزنا شویی
 است . اگر یکی زن شریفه بگیرد هم لقب

او هم لقب زنش میافزاید . برای اینکه هر دو علاوه بر لقب اصلی ملقب بلقب دیگری و لقب خاندان و خویشان او هم می شود .

اکنون باید دانست که اوصاف بشرف با آداب و ظرافت نمی افزاید بلکه گاهی مردم بسبب این اوصاف بخشونت و ناهمواری میل می کنند . در میان سیاهان بلاد افریقیه فرقه ایست در بر غربی محکوم طائفه دیگر که منصب حکومت را موروثند . چون یکی از ایشان در میان مردم پیدا می شود جمعی بتدکان با کرز و خنجر و امثال آنها از پی او روان می شوند . در میان (کیماکیان) و جرکسان و تانار اشرافی هستند که افتخار به نسب خود می کنند چنانچه رسم ارباب حسب و اولادان نسه است . پس کیماکیان را امر است که بقوم خود حکمرانی میکنند و این اول مرتبه است و مرتبه دوم آنانست که با امر امر حکم میکنند . بزرگان کیماکیان می پندارند که اگر کسی پست باشد تراز ایشان از قدح شان شراب نوشد یا بر تالی که می نشینند بنشیند کسر شأن ایشان خواهد شد .

در زمان پیش شرافت در نزد مردمان غیر

مهذب مثل قدماء نمسد واسوج وفرانسه بذات
 شخصی وابسته بودند بنسب او . امرا لقب
 شرف بکسانی میدادند که اظهار شجاعت می
 نمودند . دلاورا را سلاح می بخشیدند . در نزد
 خود می نشاندند . تیولها میدادند . در دیوان
 بمناصب عالیه نصب می نمودند . گاهی بشرفی
 مشرف می شدند که مختص خود ایشان بود
 و گاهی بذریعت ایشان انتقال می نمود . تا اینکه
 کار بجائی رسید که خاندان شان از سایر خاندانها
 متمساز شدند . پاره اوقات بحکومت آن بلاد
 سرافراز گردیدند .

اهل پورتقال واسپانیامدتها آمیزش خون را
 عاری دانستند . می گفتند اشرف ناس سفید
 خالصند و اخس ناس سیاهان خالص میباشد .
 نیم سفید آن بود که از سفید و سیاه متولد می شد
 و آن اول مرتبه آمیزش خون است . چهار یک
 سفید آن بود که از نیم سفید با سفید خالص و هشت
 یک آنکه از چهار یک سفید و غیر سیاهی متولد
 شده باشد . همچنین میرفت تاماده سیاهی تمام
 و در آنصورت حق شرف و فخر ثابت می شد .
 در بلاد اسپانیا بکبودی خون که عسارت بود

از تأصل در دین مسیح اقتضای می نمودند . پس
 مسیحی کبود خون یا آنکه از یهود بگری تنصر
 کرده بود همسر نبود . .

در باب تعیین مراتب و طوائف هیچ طائفه
 بدرجه هندیان نمی رسد . تعیین مرتبه در نزد
 ایشان نسبت بشر ایعی است که بدو متمسکند .
 اصول درجاتشان چهار است اول پراهمه یعنی
 علما دوم سپاهی سیم سوداگر چهارم پیشه
 وروکشاورز و بازاری . اصحاب هر درجه
 را امور خاص و علامت مخصوص است .
 ارباب درجه اول ذیروح نمی خورند و پراهمه
 از آن نامیده میشوند که گویا از دماغ برهما که
 شارع شراب همد است بیرون آمده اند و همه
 پراهمه حملانیستند بصنایع نیز نمی پردازند . از
 ان مراتب سه کانه دیگر مراتب ثانویه بیرون
 می آید . صاحب مرتبه پست بمرتبه عالی انتقال
 نمی تواند کرد اما می شود که صاحب مرتبه عالی
 بواسطه ارتکاب فعلی قبیح بمرتبه پست تنزل
 نماید . پس هر يك باید بکاری پردازد که
 مخصوص مرتبه اوست از اینجاست که پیشرفت
 در ایشان نیست و تقنین در صنایع ندارند و غیراز

از که میدانند یاد نمی یزد و بدعت و اعتقادات
باطل در ایشان بسیار است .

فصل ۱۴ در پادشاهان

در اوائل زمان مردم بقبایل و اقوام مشعب
بودند و هر قبیله و قومی را بزرگی بود که پادشاه
و یا بنامی دیگر که افتاده معنی پادشاهی میکرد
میامیدند . بسیاری از آن پادشاهان دارای شهری
یا ستانی یا جزیره بیش نبودند . ممالک شرق
و شمالی فرناستان و بلاد انکار و اسپانیا ازین قبیل
پادشاهان پر بود حتی تنهادر اسپانیا دو ازده پادشاه
بود . این رسم تا اواسط قرون بکشید رومیان
بسیاری از ممالک را ضمیمه مملکت خود کردند .
اسکندر رومی بسیاری از ممالک را باح کذار
خود نمود . اکنون هم در افریقید سیما در میان
سیاهان ملوک طوئف بسیارند . در ممالک
آسیاهم پادشاهان بزرگند و هم امیران خورد .
اما در یکی دنیا پادشاه کم است بلکه اختیار
زیر دستان بایران وریش سفیدان قبیله و بلده
است . در جزایر بحر جنوب پادشاهان نیز

مانند رعایا قتیرو وحشیند . اما در فرنگستان پادشاهان و شهریارانند در بطاش و شدت متفاوت و در امور سلطنت و ایالت مختلف . پاره حاکم مطلق و مستقل و مستبد رأیند که کیفیت مایشاء بر زیر دستان حکم می رانند . پاره حکمشان موقوف بر فضیلت رعیت و مشروط بشراینه قوانین مملکت است یعنی در حکمرانی بسر خود نیستند و مالک رقاب رعایا نمی توانند بود . اما پادشاهان مشرق زمین اکثر مستقل و مستبد و خود سرند بدخواه خود حکم می رانند جان و مال رعایا در دست ایشان است . و چون اکثر حریص و مال دوستند تقرب برایشان موقوف است به پدیدای بزرگ و پیشکشهای سترک . پاره نای از حریم خاص بیرون نمی نهند دیدار شانرا دیدن در نهایت دشواری است تا بتقرب و حضورشان چه رسد . حتی بداد خواهی مظلومان و استماع ناله دادخواهان سرفرود نمی اورند و این امر را نیز بدیکری محول میفرمایند . رعایای آسیا را عادت این است که اغلب اوقات مال خود را ارتس مصادره پادشاهان بزیر زمین و گوشه و کنار پنهان می کنند عادت پادشاهان

آسیا اینکه در فرمان و منشور خود اظهار کبر و عظمت می نمایند خود را بمهر و ماه و ستاره و کوه و دریا مانند میسازند . پادشاه خود را منبع نهر بانی و شفقت و مطهر رعیت پروری و عدالت می پندارد و جودش را مخلق نعمتی عظیم و حرکاتش و سکناش را نعمی عظیم می شمارد . رعایا نیز ایشانرا بدین قبیل اوصاف مبالغه آمیز می ستایند و در اتصاف ایشان باوصاف حسنه اغراق و افراط بی نهایت می نمایند ایشانرا سایه یزادن و خداوند روی زمین میگویند اما در حقیقت فرض ازین اوصاف محض مبالغات شرقی و مجرد تعظیم و تکریم است . پادشاه بی افواج و غلام و صفوف سرباز و بساؤل و قراول راهی نمی رود . ارك پادشاه از حیثیت وسعت و اشتمال آن به بناهای مختلف مانده شهری است جدا گانه .

در بلاد (مکسیکا) وقتی که حکومت بسلطنت استقلالی بود پادشاه را مانند خدای پرستیدند و برای او عبادتی بطرز خاص داشتند او امر و نواهیش را بی هیچ اعتراض و قیل و قال انقیاد و امتثال می نمودند . از عادات خریبه شنیدنی اینکه در بلاد (سیام) در محاورات و مقاولات

همه چیز پادشاه را نسبت بزر و طلا میدهند مثلاً
 میگویند پادشاه با چشم زرین دید و پادشاهان زرین خندید
 و با گوش زرین شنید حلم زر آورد نمود مهربانی
 زر آورد فرمود کلام زر افشان باشید سروریش
 زر نشان تراشید . محقق است که نزد ایشان آن
 پادشاهان بزرگترین پادشاهانند . سرای خود را
 با ورق زر می اندایند . هر چه فیل در آن دیار
 است خاص طویله شهریار است . بی اذن
 پادشاه کس فیل سواری نمی تواند . گویند که
 پادشاهان سیاهان چون از سفره رمیضیرتند خود
 باواز بلند ندا در میدهند هر که در دنیا گرسنه
 است گو بخور و بنوش که من سیر شدم . پادشاهان
 هند را در هنگام حرکت فیلی است . در پیش
 روی و بر آن نقاره بزرگ نشانه اینکه آینده
 پادشاه است . و در سرای خود نقاره
 بزرگ می آویزند بعلافت اینکه اینجا سرای
 پادشاهی است . پادشاه سیاهان مملکت (غینا)
 امر میکنند تا مردم ایشانرا مانند بت پرستند .
 پادشاه چین می پندارد که بزرگترین پادشاهان روی
 زمین است . چون یکی از سلاطین فرنگستان
 باور سولی یاهدیه میفرستدی پندارد و یا اینکه

خود را به پندار و امیدارد که وظیفه خود را ادا
 نموده است و وجیهه ذمت خود را ایضا کرده .
 امادر پاره پادشاهان اسلام آنچه فرنگان از
 اوصاف محل احترام و تعظیم نسبت میدهند تکرار
 آنها بر ما مناسب نبود و بذكر آنها پرداختن منافی
 ادب و مخالف وظیفه بندگی ماست .

یکی از سیاهان انگلیز بممالک (بورنو)
 سفر کرده بدیدن سلطان ایشان رفته میگوید که .
 سلطان در قفسی یا اینکه در محوطه شبک باشکته
 آهنین نشسته و خدم و حشم بادستاری مهرب
 و هولناک بغایت بزرگ و سترک در حضور وی
 ایستاده و برشکم چیزی باد کرده بسته اند تا شکم
 ایشان بزرگ نماید . یکی در میان باواز بلند
 ثنای پادشاه تکرار می کند و شجره نسب او را
 سراپا میخواند و دیگری در سر هر سخن با تفسیر دم
 میگیرد تا صد ابا آهنک و با ساز باشد .

اکنون باید دانست که پادشاهی در بسیاری
 از ممالک منصبی است اکثر عرضة هلاک و معرض
 فنا خصوصاً در ممالکی که حکم و تصرف
 با استقلال در اطلاق است و از حسن تدبیر و سیاست
 خالی است . امیر جزائر با مری ناکهانی منصوب

(می شود)

می شود و بامری ناکهانی معزول میگردد . چون او را
از تخت فرود میآورند و تخت سلطنت خالی میماند
ارباب حل و عقد و قبض و بسط برای کزینش کسی
که شایسته حکمرانی باشد اعلانی می نمایند . شاید
از آحاد لشکری در یکی شرایط موضوعه ایشان
موجود باشد دردم او را بر تخت می نشاندند .
این است که گاهی یکی صبح بنان شب محتاج
است و شبانگاه صاحب تخت و تاج . و غالب این
است که این منصب را که (منجر) در علم سیاست
محتاج است ایفا نمی توانند کرد . همینکه حکم
ایشان را ارباب رتی و فتق بنسندیدند هذروی
خواسته لباس سلطنت از برش میکنند . بعد
از آن یا نفی است یا قتل و طرف قتل غالب است .
کم است پادشاهی که بمرگ خود میرد .
این عادت جزایریان در زمان قدیم عادت قیصران
روم بوده است .

در جزائر جنوبی مردم را در ایام روزه
جاهلیت بخدا ترسی و اطاعت پادشاه امر می نمایند .
اگر کسی در آن روزها گناهی میکرد مستوجب
عذاب الهی و سخط پادشاهی میشد . از واجبات
روزه یکی این بود که کسی در محلی که مشرف بمحل

پادشاه یعنی بالا تر از ان باشد نباید واقع شود .
 مثلا او در بالای درخت باشد و پادشاه در زیر
 یا او سواره باشد و پادشاه پیاده . اگر کسی بر تر
 از پادشاه واقع شود نخونش هباوهدر است .
 در همان ساعت او را بقرمانگاه میبرند و سرش را
 میبرند . کسی نباید آنقدر دست خود را برافرازد
 که از بلندی قامت پادشاه بگذرد و گرنه واجب
 القتل است . تدبیر مردم برای حفظ نفس خود
 درین ایام آن است که کسی از خانه بیرون نمی آید .
 آری خود این عادت های نارجا سبب ترك دینهای
 میشود که دارای این عادات و موجب قبول دین
 زبهارا که ازین تکلمات آزاده است و از معنی حالی .

اصل در پادشاهی تفویض اختیار است
 بید واحد و در هر جا این قاعده مطرد و در کار
 بوده است مگر در ممالک (اسارت) یعنی
 (مورا) که گاهی در آن مملکت دو حاکم
 حکم می نمودند . اما قدرت آن دو بقدر قوت
 يك حاکم هم نبود . بجهت اینکه هر دو ناچار
 بتسایعت قانونی بودند که (لیکورغ) وضع
 کرده بود . مثلا از جمله رسوم این قانوننامه
 این بود که پادشاه باید در هر مهمانی که در بیوان